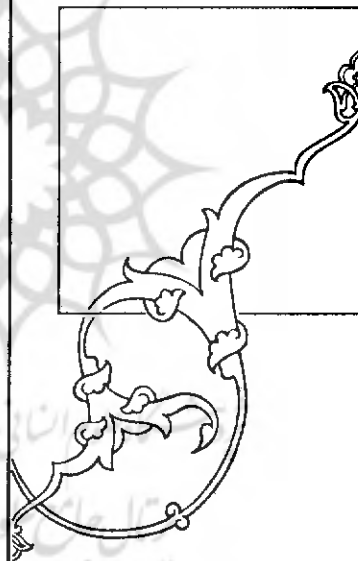


نسخ در قرآن

شهید سید محمدباقر صدر

ترجمه: آرش مردانی پور



● یادداشت مترجم

مبحث نسخ از مباحث جدی و اساسی در فرایند استنباط است و در علوم قرآن دارای منزلتی خاص. با این وجود مبحثی اختلافی است که سخن در باره آن به درازا کشیده است؛ گروهی دامن آن را بسیار گسترده‌اند که «محمد بن عبدالله، ابوبکر بن العری» از اینان است و نیز از سوی برخی چنان دراز دامن شده که ادعا کرده‌اند تنها ۴۳ سوره از گزند نسخ رهیده است، گروهی دیگر عرصه را تنگ گرفته و آن را تنها در بیست آیه وارد دانسته‌اند چون جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی و گروهی هم نسخ را کمی و کاستی شمرده‌اند و آن را زینده قامت رسای قرآن نشناخته‌اند چون ابومسلم محمد بن بحر اصفهانی معتزلی که کمی و کاستی را به معنای باطل گرفته و پر واضح است که باطل هرگز عارض قرآن نمی‌شود.

مرجع شهید سید محمدباقر صدر را در این باره مقالی است که در کتاب «علوم قرآن» درج است. کتاب «علوم قرآن» مجموعه نوشتارهایی می‌باشد که زمانی شهید صدر می‌نگاشته و آقای محمدباقر حکیم در دانشکده اصول الدین بغداد بر دانشجویان آن دانشکده القا می‌کرده‌اند؛ در مراحل بعدی خود آقای حکیم اتمام مباحث مربوطه را به عهده می‌گیرند تا این‌که به صورت کتابی درآمد و اینک ما مبحث نسخ را از آن برگزیده و ترجمه کرده‌ایم.

این مقال - و شاید مقالهای دیگری که متعاقباً ترجمه خواهد شد - از چند جهت درخور توجه است:

۱- این که برای دانشجویان نگارش یافته و بالطبع اوضاع و احوال مخاطبان دانشجوی در آن ملحوظ می‌شده است، بنابراین می‌تواند مورد استفاده ایشان قرار گیرد. اما اینکه تا چه حد توفیق یافته، بحث دیگری است.

۲- بدین طریق از شهید صدر که اندوخته‌ای عظیم از دانش و فرهیختگی و هوش در خود داشت و تکیه‌گاهی سترگ برای نسل روشنفکر تجدد خواه متعهد و نظریه‌پردازی پرکار، توانا روشن بین و پارسا و امیدی بزرگ و کارساز در نظریه پردازی برای پیشرفت و

ماده‌ای از قانون با ماده‌ای دیگر از همان قانون - در تشریح الهی قابل تصور است به این‌که: شریعتی آسمانی، شریعت دیگری را نسخ کند و یا ماده‌ای [حکمی] از شریعتی آسمانی، حکم دیگری را از همان شریعت نسخ بنماید.

● نسخ در لغت

نسخ در لغت دارای معانی متعددی است که در کتابهای لغت مذکور افتاده و یکی از سه معنای زیر را دربر دارد:

- نقل

- ازاله

- ابطال

بنابراین گفته می‌شود: زید کتاب را نسخ کرد؛ اگر از نسخه دیگری رونویسی کند و نقل نماید.

و اگر گفته آید: «نسخ النمل» جایی که زبور را از لانه‌ای به لانه‌ای دیگر منتقل کنند.

و اگر بگوییم: «نسخ الشیب الشباب»؛ یعنی: پیری جوانی را بسترزد و ازاله کرد و جانشین آن شد.

و اگر بگوییم: «نسخت الريح آثار القوم»؛ یعنی: باد آثار و نشانه‌های آن قوم را بزداید و محو کرد. عالمان لغت در این‌که کدام یک از این کلمات حقیقی است [و کدام حقیقی نیست] و یا آن‌که همه معانی آنها حقیقی است، اختلاف دارند.

در واقع [اهمیت] تمییز معنای حقیقی کلمه از معانی مجازی به [اندازه] اهمیت تحدید معنای لغوی که با خود ایده‌نسخ هم‌آوا باشد، نیست و در این خصوص از مجموع این معانی، ازاله سازگارترین معنا با ایده‌نسخ - به نحوی که عرضه کردیم - می‌باشد؛ خصوصاً اگر مشاهده کنیم که در قرآن از ایده‌نسخ با واژه‌های مختلفی تعبیر شده که همگی با مفهوم ازاله سازگار است.

توسعه دینی بود، یادی شود تا بوسه رضا و قبول باشد بر دست او که در دخمه‌های جنایت و پلشتی و نامردمی فرومایگان دهمش، گرفتار آمده بود. ضروری می‌نماید در این مقام نکته‌هایی چند یاد شود:

کار نسخ تنها در آیات احکام رخ نموده و از این دایره پافراتر نهاده است. از این رو طبیعی می‌نماید که فقه و اصول در این معرکه میدان دار باشد و نقش اساسی ایفا کند. بدین سبب می‌بینیم که در جای جای این مبحث کاوشها به تمام فقهی و اصولی می‌گردند؛ علاوه بر این نگارنده مبحث، خود فقهی اصولی است، به همین سبب کمتر می‌توان انتظار داشت که نقض و ابرام و بحث و ارزیابی وی در جستاری که در صورت از رسته علوم قرآنی است، از پیشینه ذهنی و اندوخته علمی خود برهد و چونان یک تازان هم‌وردگاه علوم قرآنی با حریفان درگیر شود و پنداشتها و برداشتهای ایشان را در این باره نقد کند و صواب از ناصواب نظرات و ادعاها و انگاشته‌های ایشان را بنمایاند.

و اینک متن ترجمه:

● پیش‌گفتاری در ایده‌نسخ

هرگاه خواسته باشیم با ایده‌نسخ (مطلب مورد بحث) آشنا گردیم، شایسته است آن را از خلال مشابه‌های آن در جریان زندگی اجتماعی معاصرمان دریابیم.

ما مشاهده می‌کنیم که حکومتها برای سامان بخشیدن به روابط گروهی از مردم با گروهی دیگر - خواه راهبر باشند خواه پیرو - قانونی را وضع می‌کنند، سپس بعد از گذشت مدتی از اجرای آن قانون دیگری که عهده‌دار سامان بخش جدیدی به روابط بین مردم است، جای‌گزین آن می‌کنند که قانون دومی قانون نخستین را نسخ می‌نماید و جانشین آن می‌گردد.

همچنین ملاحظه می‌کنیم که برخی حکومتها ماده معینی را در قانون می‌گنجانند که به اجرا در می‌آید سپس چنان می‌گردد که در عین ابقای خود قانون به عنوان راه و روش عام برای سامان بخش اجتماعی، آن [ماده] را به ماده دیگری تبدیل می‌کنند.*

این دو گونه از نسخ - نسخ قانون، قانون دیگری را و نسخ

* برای شاهد آوردن از زندگی معاصر بهتر بود تغییر قانون اساسی را مثال می‌آوردند؛ چنانکه تاکنون پنج بار قانون اساسی فرانسه تغییر یافته و به این اعتبار تا الآن پنج جمهوری در فرانسه شکل گرفته که آخرین آنها جمهوری پنجم است. البته به شرط آن که تغییر تک تک بندهای آن علی‌حده هم امکان‌پذیر باشد. مترجم

از این رهگذر در آیات زیر می‌بینیم «ازاله» همان معنایی است که با محو و تبدیل هماهنگی دارد.

- و ماهرگاه آیتی را از راه مصلحت تبدیل کرده و بجای آن آیتی دیگر آوریم در صورتی که خدا بهتر داند تا چه چیز نازل کند می‌گویند تو [بر خدا] همیشه افترا می‌بندی، چنین نیست بلکه اکثر اینها نمی‌فهمند. سوره نحل، آیه ۱۰۱

- هر چه از آیات قرآن را نسخ کنیم یا حکم آن را متروک سازیم بهتر از آن یا مانند آن بیاوریم ... سوره بقره، آیه ۱۰۶
- خداوند هر چه خواهد محو و هر چه را خواهد اثبات می‌کند و اصل کتاب نزد اوست. سوره رعد، آیه ۳۹

● نسخ در اصطلاح

وقتی کلمه نسخ را در کاربرد عالمان قرآن و مفسران ملاحظه می‌کنیم، خواهیم دید که این کلمه از مراحل دگرگونی متعددی گذر کرده است تا عاقبت در ایده‌ای که در پیش عرضه کردیم قرار یافت. این مراحل از روزگاران نخستین این علم آغاز می‌شود که برخی از صحابه کلمه نسخ را تنها بر مخالفت ظهور لفظی آیه‌ای با آیه دیگری اطلاق می‌کردند؛ حتی اگر این مخالفت به نحو عموم و خصوص من وجه یا عموم و خصوص مطلق و یا یکی از دو آیه مطلق و دیگری مفید بوده باشد. شاید این فراخی در استعمال ناشی از گسترش دریافت خود ایده [نسخ] باشد چنانکه می‌تواند برآیند دریافتی ابتدایی از برخی آیات قرآنی باشد و از اینجاست که بین عالمان قرآن در تعیین آیات منسوخ و آیات ناسخ اختلاف افتاد. از این رو می‌بینیم برخی تعداد آنها را فزونی داده و برخی دیگر به تعدادی اندک محدود ساخته‌اند.

ولی با گذشت مدت زمانی بر بررسیهای قرآنی بر آن می‌شوند که بین نسخ و تقیید و تخصیص و بیان فرق بگذارند و نسخ را تنها در ایده‌ای که پیش از این تبیین کردیم منحصر کنند و نقل است که اولین کوشش در این راه از سوی شافعی بوده است. اصولیان برای نسخ تعریفهای فراوانی یادآور شده‌اند که عرصه فراخی برای نقد و مناقشه گردید ولی ما در

اینجا تنها به آنچه آیه الله آقای خوئی عرضه کرده اکتفا می‌کنیم چه، مقصود را برآورده می‌کند:

«نسخ عبارت است از رفع امر ثابتی در شریعت مقدس با پایان یافتن مدت و زمان خواه امر مرتفع از احکام تکلیفی - چون وجوب و حرمت باشد - و خواه از احکام وضعی - چون صحت و بطلان - و خواه از منصبهای الهی یا جز اینها از اموری که مرتبط به خداوند است از آن جهت که شارع است».*

در این تعریف ملاحظه می‌شود که رفع در نسخ اختصاص به امر ثابت در اصل شریعت دارد. از این جهت شامل امثال ارتفاع حکم شرعی به سبب انعدام موضوع آن نمی‌شود؛ چون ارتفاع وجوب روزه با پایان یافتن ماه مبارک یا ارتفاع ملکیت شخص از مال خود به سبب مرگ او. ارتفاع حکم از این نوع نسخ نامیده نمی‌شود و کسی را نیافتیم که مخالف امکان وقوع آن باشد.

آیه الله خوئی تفاوت بین ارتفاعی که نسخ به شمار می‌آید و ارتفاعی که اثری از نسخ در آن نیست، بدین شرح توضیح داده است:

□

* در کتاب «منابع اجتهاد» ص ۵۷ در مقام نقد و مناقشه تعریفهایی که از نسخ شده، آمده است: «به معنای اول (یعنی تعریف اول) اشکال شده که این تعریف، معنای بده را می‌رساند.» در صورتی که بده همان نسخ است اما در تکوین لاقل - لاقل بنا بر رأی متأخران - جایی برای جریان بده در تشریح وجود ندارد و به گفته طالبان حوزه، موضوعاً خارج است و به گمانم شگفت زده خواهید شد اگر بدانید که در همان کتاب ص ۶۱ بین بده و نسخ بدان گونه فرق گذارده که می‌خوانید: «اما مسأله بده بحثی است کلامی که در مباحث فقهی جایی ندارد و همچنین از نظر مصداق و موضوع میان آن دو فرق است زیرا نسخ در احکام تشریحی است و بده در مرادات تکوینی.» اشکال دیگری که بر مبحث ایشان در نسخ وارد است در شرطهایی است که برای نسخ فرض کرده‌اند که با تعریف مختار ایشان هم آوا نیست؛ تعریفی که برگزیده‌اند چنین است: «نسخ (یعنی) رفع حکم شرعی به دلیل تمام شدن زمان و امر آن» و اولین شرطی که برای صحت نسخ اعتبار کرده‌اند این است: «وجود دلیل معتبر بر ثبوت حکم پیشین و ابطال آن به دلیل جدید» در صورتی که ایشان تعریفی که ابطال را لحاظ کرده بود نادرست دانسته و از این جهت تعریف سابق‌الذکر را متعین شمردند. م

یابد، در این صورت حرمت مجعول در شریعت برای خمر، بالفعل در خارج بر آن بار خواهد شد و وجود این حرمت در خارج در گرو وجود آن موضوع (شراب) در خارج است و با استمرار آن استمرار می‌یابد. پس اگر موضوع از میان برود یا مرتفع شود، همچنانکه اگر مثلاً شراب مبدل به سرکه گردد، هیچ شکمی در ارتفاع آن حرمت که به فعلیت رسیده بود - و برای شراب در حال شراب بودن ثابت بود - وجود نخواهد داشت و بجای آن حلیت برای سرکه ثابت خواهد شد. ارتفاع حکم در این صورت هیچ اثری از نسخ در بر نخواهد داشت.* و کسی در امکان وقوع آن شک نخواهد داشت.□



● امکان نسخ از منظر عقل و وقوع آن در شرع

جواز نسخ بین عقلا - چه مسلمان و چه غیر مسلمان - معروف و شهره است. ولی گروهی از ترسایان و جهودان به قصد طعنه

نخست:

* آیه الله جناتی در صفحه ۵۹ کتاب «منابع اجتهاد» تبدل موضوع را نسخ شمرده و آورده‌اند: «... بنابراین نسخ یعنی انتفای حکم به انتفای موضوع» در صورتی که نسخ پایان یافتن ملاک و مصلحت حکم است نه انتفای موضوع آن و این مطلب بر ایشان پوشیده نیست و شاید آنچه در کتاب وارد آمده، از قبیل سهواً القلم باشد. چون خود ایشان در نقد محال بودن نسخ در همان صفحه و بلافاصله پس از این سخن، به مطلب اشاره کرده‌اند و شاید منشأ این سهو سخن علامه عبدالقادر عوده در کتاب التشریح الجنائی الاسلامی باشد که در صفحه مذکور نگارش یافته و گویا شادروان سید محمود طالقانی (رض) نیز نسخ را تبدل موضوع گرفته بودند. مترجم □ از باب تمثیل می‌توان گفت:

اگر نمایندگان مجلس شورا بخواهند قانون منع تدخین سیگار را وضع کنند، برای وضع نیاز ندارند که یک شخص سیگاری در برابر آنان سیگار دود کند تا بتوانند قانون را وضع کنند. بلکه همین‌که وجود چنین شخصی را تصور کنند برای وضع قانون کافی است. این در مرحله ثبوت و وضع است و اما در مرحله اثبات و عینیت پیدا کردن قانون، به شخصی که در صدد تدخین است گوشزد می‌شود که تدخین ممنوع است؛ در این صورت باید کسی در خارج وجود داشته باشد و در صدد سیگار کشیدن هم باشد تا قانون عینیت پیدا کند و به فعلیت درآید.

لغو قانون و رفع آن در صورت اول نسخ به شمار می‌آید و اما در صورت دوم، اگر قانون رفع شود به این‌که موضوع آن متغی گردد یعنی سیگار از بین برود و غیر قابل استفاده شود، رفعی از این‌گونه، نسخ به شمار نیاید و کسی در امکان ارتفاع این منع و وقوع آن در خارج شکمی ندارد. مترجم

ثبوت حکم در عالم تشریح و انشاء حکم در این مرحله به نحو قضیه حقیقیه، جعل شده است؛ به گونه‌ای که وجود یا عدم وجود موضوع در صدق و ثبوت آن فرقی نمی‌گذارد و تنها قوام ثبوت حکم در آن به فرض وجود موضوع است. بنابراین اگر شارع بگوید: نوشیدن شراب فی‌المثل حرام است، بدان معنا نیست که در این صورت شرابی در خارج وجود دارد و این شراب محکوم به حرمت نوشیدن است، بلکه معنای آن این است که هر وقت وجود شراب در خارج محقق شود، نوشیدن آن در شریعت محکوم به حرمت است، خواه در خارج شراب بالفعل وجود داشته باشد و خواه وجود نداشته باشد و رفع حکم در این مرحله نسخ به شمار می‌آید.

دوم:

ثبوت حکم در خارج به معنای فعلیت یافتن آن به سبب فعلیت موضوع آن حکم و تحقق آن در خارج است. هم‌چنانکه اگر وجود شراب در مثال پیشین تحقق

است که بر آن حکم حقیقی اطلاق می‌کنیم.

به آسانی می‌توانیم نسخ را در گونه نخست حکم بپذیریم؛ چون بعد از آن که حکمت در نفی اثبات و رفع حکم بوده است، هیچ مانعی در راه رفع این حکم پس از اثبات آن وجود ندارد، برای این که نفس آن حکم با پایان یافتن خود امتحان، پایان می‌یابد. بنابراین حکم با انجام یافتن امتحان و تحقق فایده و غرض آن انجام می‌پذیرد و نسخ در این نوع از احکام مستلزم بیهودگی و پوچی نیست و بدایی که بر خداوند محال است پیش نمی‌آید.

و اما در قسم دوم از حکم می‌توانیم نسخ را بپذیریم بی آن که مستلزم نوعی بداء یا بیهودگی و پوچی باشد. چون می‌توان فرض سومی را - به علاوه دو فرض دیگر که در شبهه آمد - پذیرا باشیم و آن این که:

نسخ به سبب حکمتی بوده باشد که از آغاز بر خداوند پنهان نبوده، هر چند برای مردم ناشناخته بنماید. بنابراین بدایی در کار نخواهد بود، زیرا در نسخ چیز تازه‌ای برای خداوند - به جهت علم سابق او به آن - رخ ننموده است؛ چنانکه بیهودگی هم نیست چون در متعلق حکم ناسخ، حکمتی است که در متعلق حکم منسوخ، زوال یافته است و هیچ مشکلی در راه دریافت و تصور این نسخ نیست... مگر آنکه نتوانیم پیوند مصلحت حکم را با زمانی معین دریابیم. با مشاهده مشابه اجتماعی معلوم می‌شود که [نسخ] امری مرسوم و رایج است که نه از محال در آن نشانی هست و نه پوچ انگاری و بداء؛ همانند کار پزشکی که بیماری را درمان می‌کند و چنان می‌بیند که بیمار در مرحله‌ای از مراحل بیماری، داروی معینی را می‌طلبد، این دارو را تا زمانی معین تجویز می‌کند سپس داروی دیگری را جانشین آن می‌سازد که متناسب با مرحله دیگری است؛ با این که وی دستورها و احکامی مشخص و در زمانی محدود برای این بیمار وضع کرده و سپس آنها را لغو می‌کند. این کار بیهوده‌گرایی و جاهلانه انگاشته نمی‌شود، آن‌گاه که حکم را وضع کرد مصلحتی در کار بود که اقتضای آن حکم را داشته است، چنانکه وقتی این حکم را رفع کرد نیز مصلحتی در کار بود که

زدن بر اسلام و برای تأیید بقای دو دیانت یهودی و مسیحی و پابندگی آنها، با این نظر به مخالفت برخاستند، در این مقام به پاره‌ای شبهات، استناد جستند که به گونه‌های مختلفی پرداخته و پیراسته‌اند. چنانکه گروهی دیگر بر آن شدند که آن شبهات را با شماری از متون دینی که امروزه متداول است مستند کنند. خواهیم کوشید که پرداخت و صورت‌بندی اصلی شبهه را در این موضوع، همراه با پاسخ بدان، عرضه کنیم به گونه‌ای که موضع، در برابر پرداختهای دیگر این شبهه نیز روشن گردد.

خلاصه شبهه چنین است:

نسخ مستلزم یکی از دو امر باطل است که یکی بداء است و دیگر بیهودگی؛ چون نسخ یا به سبب حکمتی است که بر ناسخ پنهان بوده و سپس پدیدار گشته و یا به خاطر مصلحت و حکمتی نبوده است. هر دو فرض برای خداوند سبحان باطل و بی‌مورد است. زیرا تشریح حکم از سوی حکیم مطلق که خداوند سبحان است باید به سبب مصلحتی باشد که آن حکیم در پی آن است و اقتضای تشریح آن حکم را دارد. چه، تشریح بیهوده و بی‌هدف با حکمت شارع ناسازگار است. بنابراین رفع این حکم که برای موضوع خود به سبب مصلحتی ثابت گشته، یا همراه با بقای مصلحت و علم ناسخ بدان است که در این صورت منافی حکمت واضح حکم است و عین بیهودگی و لغویت است و یا از جهت بداء و جهل او به واقع مصلحت و حکمت و انکشاف خلاف برای او باشد، چنانکه در غالب مقررات و احکام وضعی می‌بینیم. بر اساس هر دو فرض وقوع نسخ در شریعت محال می‌گردد؛ چون مستلزم محال است خواه از جهت بداء.

برای روشن شدن پاسخ این شبهه، احکام شرعی را به دو گونه اصلی تقسیم می‌کنیم:

نخست: حکمی که در ورای آن بعث [و داشتن] و زجر [باز داشتن] حقیقی نباشد؛ همانند اوامر و نواهی که به قصر آزمودن و امتحان و اثبات میزان اجابت انجام گیرد.

دوم: احکامی که با انگیزه بعث و زجر حقیقی وضع شود که غرض از آن تحقق متعلق آن در خارج است و این همان

● تفاوت بین نسخ و بدهاء

در کنار مسأله نسخ، مسأله دیگری ساز شد که همان مسأله بدهاء است. از مطاوی سخنان گذشته ما در باره نسخ - به خصوص در بررسیهایی که پیرامون شبهه ترسایان و جهودان در استحاله نسخ گفتیم - دریافتیم که بدهاء بر خداوند محال است و با وجود این از مذهب امامیه اثناعشری معروف است که ایده بدهاء را می پذیرد.

بر این اساس می بینیم که برخی از برادران پژوهنده ما از اهل سنت به سختی بر برادران امامی خود پرخاش کرده، آنان را به کژتابی و گمراهی متهم می سازند. تا آنجا که گروهی از ایشان خواسته اند بگویند که مذهب امامیه از ترسایان و جهودان در انکار نسخ کج راه ترند؛ زیرا آنان نسخ را برای تنزیه خداوند از عیب و کاستی انکار کردند و ایشان قائل به بدهاء شدند. بنابراین جهل و کاستی را در ساحت قدس پروردگار پذیرفته اند!

از این رو بجاست ماکه در صدد بررسی نسخ هستیم بر این ایده هم پرتوی بیفکنیم تا موضع خود را در برابر آن به دقت و روشنی مشخص کنیم و بدانیم که درستی و راستی این پندارها که برخی از مسلمانان بر امامیه به سبب اعتقادشان به بدهاء، بسته اند تا چه حد است.

گاهی بدهاء را بر این مبنا می فهمیم که خداوند به گونه ای اعتقاد داشته باشد و سپس معلوم گردد که واقع برخلاف باور اوست؛ فی المثل در حکمی مصلحتی ببیند و بعد آنچه برخلاف است ظاهر شود، یا آن که پندارد که خلق آفریده ای از آفریده هایش نکوست سپس جز آن پدیدار شود و... این پندار باطلی است و هیچ مسلمانی قائل بدان نیست و در این مورد هیچ فرقی بین امامی و غیر امامی وجود ندارد و بلکه حتی جهودان و ترسایان آن را انکار کردند و پروردگار از آن پاک و منزّه است.

از طریق اهل بیت نبی (ص) گفته هایی روشن و پر واضح وارد آمده که این مضمون را مؤکد می کند. شیخ صدوق در کتاب «اکمال الدین» از امام صادق (ع) روایت کرده که وی فرموده است:

اقتضای این رفع را داشت، و وی در هر دو حال مدت حکم و حکمتی که رفع آن را اقتضا می کرد و در آن جاری بود، می دانست.

● وقوع نسخ در برون [خارج]

برای ستردن شبهه کسانی که قائل به محال بودن نسخ هستند، با ملاحظه مواردی که نسخ در آنها تحقق یافته خواه در شریعت موسوی و عیسوی و خواه در شریعت اسلامی، از متن هایی که در تورات و انجیل و در شریعت اسلامی وارد آمده و منسوخ شده است، کمک می جوئیم.

الف. تحریم کار دنیایی بر جهودان در روز شنبه با اعتراف به این که این حکم در شرایع پیشین سابقه نداشته و کار در روز شنبه چون روزهای دیگر هفته روا بوده است. (ر.ک: سفر خروج ۲۶- ۱۶/۲۵ و ۱۲- ۲۰/۸ و ۲۳/۱۲ و ۷- ۳۱/۱۶ و ۳- ۳۵/۱ و سفر لاوین ۳- ۲۳/۱ و سفر لاوین ۱۵- ۵/۱۲) ب. خداوند سبحان به بنی اسرائیل پس از پرستش گوساله امر کرد تا خود را بکشند، سپس این حکم را از آنان رفع کرد [سفر خروج ۲۹- ۳۲/۱۲]

ج. امر به شروع خدمت در خیمه الاجماع در سن سی سالگی سپس رفع این حکم و تبدیل آن به بیست و پنج سالگی و باز رفع و تبدیل آن به بیست سالگی (سفر عدد ۳- ۴/۲ و ۲۴- ۸/۲۳ و سفر روزهای نخستین ۳۲ و ۲۳/۲۴) و. نهی از سوگند یاد کردن به خداوند در شریعت عیسوی با وجود ثبوت آن در شریعت موسوی و [نهی از] الزام بدان چه در نذر و قسم خود را بدان ملزم کنند (سفر عدد ۲/۳۰ انجیل متی ۲۴- ۵/۳۳)

ه. امر به قصاص در شریعت موسوی [سفر خروج ۲۳- ۲۱/۲۵] و سپس نسخ حکم در شریعت عیسوی و نهی از آن. [انجیل متی ۵/۱۳۸]

و. جواز طلاق در شریعت موسوی (سفر تثنیه ۳- ۱۴/۱) و نسخ آن حکم در شریعت مسیحی (انجیل مرقص ۱۲- ۱۰/۱۱ و انجیل متی ۳۲- ۵/۳۱)

□

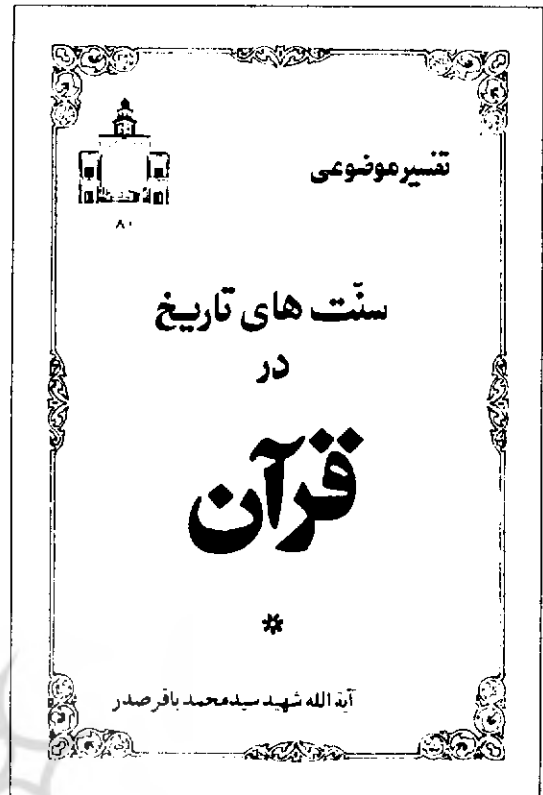
می‌بخشاید» (مانند آیه ۶۴) بدان اشاره کرده و با آن به ستیز برخاسته است.

● خلاصه شبهه

اگر خداوند سبحان چیزی بیافریند و از کار آفرینش آن فارغ شود، محال است که چیزی برخلاف آن اراده کند؛ مثلاً وقتی قانون جاذبه زمین را خلق نماید، قدرت و سلطه او در برابر این قانون سلب می‌شود و نمی‌تواند برخلاف آن اراده‌ای کند یا آن را نسخ نماید و به تیراندازی می‌ماند که ماشه را کشیده باشد و در این صورت کنترلی بر حرکت تیر نخواهد داشت و این همان است که قرآن کریم از آن بدین‌گونه تعبیر کرده: قالت الیهود یدالله مغلوله. چنانکه در روایت صدوق از امام صادق (ع) آمده که فرمود:

«... مرادشان آن است که از کار ساختن فارغ شد و پس از آن نه می‌کاهد و نه می‌افزاید». قرآن کریم در عرصه‌های مختلفی این شبهه را نقض و باطل ساخته است؛ از جمله در آیه کریمه‌ای که ذکر آن رفت و در این فرموده خداوند متعال: «خداوند هر چه خواهد محو می‌سازد و اثبات می‌کند و ام‌الکتاب نزد اوست» و جز اینها.

بنابراین بداء از نگاه امامیه به معنای تطبیق نسخ است در حیطه تکوین که از فحوای این فرموده خداوند تراویده است: «بداء میسوطان ینفق ما یشاء» و نیز این فرموده او: «یمحو ما یشاء و یشیت و عنده ام‌الکتاب» بنابراین امامیه به علم خداوند سبحان به آنچه پیش می‌نهد و پس می‌گذارد و می‌کاهد و می‌افزاید و آنچه را تبدیل می‌کند، ایمان دارد هم‌چنانکه به قدرت او برای پیش انداختن و پس نهادن، ایمان می‌ورزد. نصوص فراوانی نیز مؤکد می‌کند که امامیه در بداء از دایره این انگاره تجاوز نمی‌کند و پافراتر نمی‌نهد؛ از این‌رو عیاشی روایتی از ابا عبدالله (ع) آورده که می‌فرماید: «خداوند هر چه اراده کند پیش می‌نهد و یا پس می‌گذارد و آنچه را بخواهد محو می‌سازد و یا پاپر جا می‌کند و ام‌الکتاب نزد اوست» و نیز فرموده: «هر آنچه خداوند بیافریند، قبل از آفرینش، آن چیز



از کسی که پندارد بر خداوند در امری چیزی هویدا می‌شود که از قبل نمی‌دانسته، بیزاری می‌جویم. (در مورد نصوصی که درباره موضوع بداء می‌آوریم به البیان فی تفسیر القرآن ص ۲۷۷ - ۲۷۰ مراجعه شود) و گاهی دیگر بداء را بر مبنای دیگری می‌فهمیم و آن، این است که [بداء را] نسخ در تکوین به‌شمار آوریم. بنابراین از جهت محتوی فرقی بین آن و نسخ نخواهد بود و فرق تنها در موضوعی است که نسخ یا بداء بر آن واقع شود، پس اگر ازال و تبدیل در تشریح رخ دهد، نسخ نام می‌کنیم و اگر در امور تکوینی از جهت آفرینش و رزق و سلامتی و بیماری و جز اینها رخ نماید بداء می‌نامیم.

باید گفت که خاستگاه این پندار از بداء، شبهه‌ای است از سوی جهودان درباره قدرت خداوند سبحان و سلطه او. قرآن کسریم در آیه: «یهودان گفتند دست خدا بسته است دست آنان بسته باد و به سبب گفته‌شان نفرین شدند؛ بل دستان خداوند گشاده است و هرگونه که بخواهد

قول خداوند متعال در وصف قرآن استناد جسته است که می‌فرماید:

«لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ»؛ «هرگز باطل عارض قرآن نمی‌شود» و از آنجا که نسخ، ابطال حکمی است که مفاد آیه‌ای می‌باشد پس نمی‌تواند عارض قرآن شود. لکن این آیه، دلیل مدعای ابو مسلم نمی‌شود چه، نسخ باطل نیست تا ورود آن بر قرآن کریم مخالف منطوق آیه باشد، بلکه حق محض است و بر اساس آنچه در باره حقیقت نسخ یاد کردیم، موافق فحوای حکمت و مصلحت است. اگر نسخ باطل می‌بود برای رد آن نیازی به کمک جستن از آیه کریمه مذکور نداشتیم بل خود بطلان، سببی تام برای نفی نسخ می‌گردید. پس دعوی ابو مسلم مبتنی بر مغالطه و ابهام است، چرا که مرادش از باطل در اینجا باطلی است که مقابل حق است چه در عقیده باشد و چه در سیستم و شیوه بیان، و باطل در همه این جنبه‌ها دامنگیر قرآن نمی‌شود و مراد قرآن از باطل، ابطال و ازاله نیست.

ب. کشاکش و اختلافی که برخی از عالمان قرآن دامن زده و به عدم وقوع نسخ در قرآن گرویده‌اند؛ هرچند به این که باز دارنده‌ای عقلی یا شرعی در راه نسخ [در خارج] وجود ندارد، اذعان دارند.

آیه الله خوئی در «البيان في تفسير القرآن» تقریباً پشتیبان این نظر است. از این رو باب مناقشه‌ای فراخ، می‌گشاید و در آن به آیاتی که احتمال نسخ در آنها می‌رود، اشاره کرده، اصل نسخ را در پرتو واریسی دقیق علمی نقد و ارزیابی می‌کند؛ تا این که - جز در آیه نجوی - به نتیجه سابق‌الذکر می‌رسد.

● اقسام نسخ

قبل از کاوش تفصیلی در باره آیات منسوخ، رواست که به اقسام نسخ که پژوهندگان علوم قرآن، یادآوری کرده‌اند بپردازیم؛ اینان نسخ را سه گونه دانسته‌اند که در زیر خلاصه می‌کنیم:

گونه اول: نسخ تلاوت و ابقای حکم. مراد از این نسخ آن است که آیه‌ای بر پیامبر (ص) فرو آمده باشد و سپس تلاوت و

در علم او بوده و هیچ چیز بر او پدیدار نمی‌شود، مگر آن که از پیش در علم او بوده باشد، هرگز بدهاء برای خداوند از روی جهل حاصل نمی‌آید».

و کلینی از ابی‌عبدالله الصادق (ع) روایت کرده: «بدهاء برای خداوند در چیزی حاصل نشود، مگر آن که قبل از پدیدار شدن در علم او بوده باشد».

و شیخ طوسی در کتاب الغیبه، از امام رضا روایت کرده که علی بن الحسین و قبل از وی علی بن ابی طالب فرموده بود [همچنین] محمد بن علی و جعفر بن محمد:

«چگونه می‌توانیم با وجود آیه بمحو الله ما یشاء و یثبت و عنده ام‌الکتاب دم زنیم و سخنی بگوییم و اما کسی که گفته است خداوند به اشیا علم ندارد مگر بعد از پیدایش، هر آینه کفر ورزیده و از توحید برون جسته است».

و پس از این همه، مجال برای شک و تردید در انگاره بدهاء نمی‌ماند - چنانچه در چهارچوب ایده نسخی که در تکوین جریان یافته بگیریم - و متهم ساختن امامیه به انحراف و کژتابی از جهت اعتقاد ایشان به این انگاره، بی‌شاهت به اتهام جهودان و ترسایان، تمام مسلمانان را به سبب باورشان به ایده نسخ، نیست.

● نسخ در شریعت اسلام

و اما نسخ در شریعت اسلامی، امری ثابت است که کسی از عالمان در آن شکی ندارد؛ خواه از جهت شرایع سابق و خواه از جهت نسخ در برخی احکام خود شریعت اسلامی. قرآن به نسخی از این گونه تصریح کرده است؛ مانند نسخ حکم توجه به سوی قبله نخستین و فرمان دادن به توجه به سوی مسجد الحرام، با این وجود می‌بینیم که نسخ در علوم قرآن، اختلاف برانگیز بوده است. که آیا چیزی از احکام ثابت در قرآن کریم به خود قرآن یا به سنت متواتر نبوی منسوخ گردیده است یا نه؟

و این کشاکش به دو گونه در گرفته:

الف. نزاعی که ابو مسلم اصفهانی (م س ۳۲۲) برانگیخت. وی گرایش به عدم امکان وقوع نسخ در قرآن کریم داشته و به

نص لفظی آن نسخ گردد، همراه با حفظ و ابقای مفاد حکمی که دربر داشته است. برای این گونه از نسخ آیه رجم را که از عمر بن الخطاب روایت شده مثال آورده‌اند که نص آن چنین است: «اذا زنى الشيخ والشيخه فأرجموهما البته نکالا من الله والله عزيز حكيم»؛ اگر مردی پیر و زنی پیر زنا کنند آن دو را سنگسار کنید تا البته عبرتی از سوی خداوند باشد و خداوند عزیز و حکیم است. که گفته شده در قرآن کریم آیه‌ای بوده که تلاوت آن نسخ و حکم آن ابقا شده است. آنگاه که قرآن را به صورت موضوعی و به هم پیوسته بررسی کنیم، هیچ شکی در بطلان و عدم ثبوت آن در قرآن نخواهیم یافت؛ زیرا:

اولاً، در می‌یابیم که اعتراف بدین گونه نصوص و روایات که در برخی کتب صحیح اهل سنت آمده منتهی به قبول تحریف قرآن می‌شود. زیرا ظاهر این روایات دلالت دارد بر ثبوت این آیه در قرآن کریم، تا رحلت پیامبر (ص) و این که در ایام پس از زندگی ایشان حذف شده است. در مبحث ثبوت نص قرآنی به این جنبه رسیدگی خواهیم کرد.

و ثانیاً، این روایات تنها از طریق آحاد به ما رسیده و به سبب اجماع مسلمانان بر عدم صحت نسخ با روایت آحاد، روا نیست که چنین نسخی را بپذیریم. مضاف بر این که طبیعت اشیا اقتضای شیوع و رواج امور مهم بین مردم را دارد و نسخ آیه‌ای از قرآن نیز چنین است؛ حال که این گونه است چرا روایت نسخ منحصر به آحاد شده است؟

گونه دوم: نسخ تلاوت و حکم با هم، مراد از این قسم آن است که آیه‌ای قرآنی در مقطعی معین در ایام برپایی و اجرای شریعت وجود داشته باشد، سپس تلاوت و درونمایه (مضمون) آن نسخ گردد.

برای این گونه، آیه رضاعت که از طریق عایشه نقل است مثال آورده‌اند که چنین است::

«از جمله آنچه در مجموع قرآن نازل شد این است و عشر رضعات بحرم؛ ده نوبت شیر دادن موجب محرمیت است. و سپس با خمس معلومات؛ پنج نوبت شیر دادن، نسخ گردیدند، در حالی که در جمله قرآن تلاوت می‌شدند پیامبر جان سپرد». این قسم با هر دو اشکالی که بر گونه نخست وارد کردیم

روبروست و بنابراین باطل می‌شود.

گونه سوم: نسخ حکم و ابقای تلاوت. مقصود از آن نسخی است که متوجه درونمایه (مضمون) آیه قرآنی می‌شود همراه با حفظ ساخت و شیوه بیان آن این گونه نسخ است که بین عالمان و مؤلفان به بحث و تدوین گرفته شده و شهرت یافته تا آنجا که کتابهایی علی حده در باره آن نگاشته شد.

نسخ در این گونه ممکن است به سه نحو تصور شود:

الف - این که حکم ثابت در قرآن کریم با سنت متواتر یا اجماع قطعی که صدور نسخ از معصوم را بنمایاند، نسخ شود.
ب - حکم ثابت در قرآن کریم به آیه دیگری از قرآن که در شیوه عرضه و بیان، ناظر به حکم منسوخ باشد، نسخ گردد.

در این دو نحو از جهت امکان، اشکال و ایرادی نیست هر چند از جهت وقوع آنها در خارج شک است.*

ج - حکم ثابت در قرآن کریم با آیه دیگری نسخ شود که ناظر به حکم منسوخ و مبنی بر رفع آن نیست و تنها بر اساس

* در جریان مطالعه برای ترجمه این مقال، تصادفی به رساله «الناسخ والمنسوخ» ابن متوج، دست یافتیم با تصحیح و تحشیه و تعلیق دکتر محمدجعفر اسلامی که رساله، تز دکتری اوست. در آغاز رساله مقدمه‌ای است در نسخ به عنوان «سخنی در باب ناسخ و منسوخ» که از صفحه ۸ تا ۲۰ آن - با دستکاری برخی مطالب و جاسازی مطالبی دیگر در متن که گاهی متن را آشفته ساخته - عین سخنان «البیان فی تفسیر القرآن» آیه الله خویی است، بی آن که نگارنده مقدمه اشاره‌ای به ماخذ کند؛ بل به گونه‌ای مطلب را پرداخته که گویی هرچه در آن مقدمه آمده از افاضات اوست و در آخر مقدمه نیز چنین نگاشته: و ما پس از تحقیق و تفتیش زیاد بر این شدیم که نسخ قرآن فقط در دو صورت ممکن است: یکی با سنت متواتره قطعی که کاشف باشد از این که نسخ از معصوم صادر شده باشد. [مگر سنت متواتره غیر قطعی هم هست؟ عبارت آیه الله خویی چنین است: ... بالسنة المتواترة او الاجماع القطعی الکاشف عن صدور النسخ عن المعصوم (ع) البیان، ۲۸۶. ولی ایشان کلمه اجماع را حذف کرده و کلمه قطعی که هیچ ربطی به کلمه متواتره ندارد، به متواتره ملحق ساخته است.]

دوم این که آیه‌ای صریح باشد در نسخ آیه دیگر به قسمی که جمع احکام آن دو آیه با هم غیر ممکن باشد و با این که ما نسخ آیه کریمه قرآن را به این هر دو صورت ممکن می‌دانیم، با وجود این نمی‌توانیم ادعا کنیم که بر وقوع نسخ به این هر دو صورت دلیل قاطع داریم، بویژه به قسم نخستین. چنانکه اشاره رفت این گفته‌ها عین سخنان آیه الله خویی است، با اندکی تغییر و آیه الله شهید صدر نیز به ایشان نسبت داده است. مترجم

ما حرم الله ورسوله ولا يدينون دين الحق من الذين اوتوا الكتاب حتى يعطوا الجزية عن يد وهم صاغرون» (توبه/۲۹)؛ با آنان که به خداوند و روز بازپسین ایمان ندادند و به آنچه خداوند و رسول او حرام ساخته، حرام ندانند و به دین حق نمی‌گروند از اهل کتاب، کارزار کنید تا آنگاه که با زبونی جزیه دهند.

آیه نخست امر به عفو و صفح از اهل کتاب می‌کند، با وجود آن‌که ایشان از صمیم دل آرزوی بازگشت مؤمنان به کفر داشته‌اند و آیه دوم به قتل اهل کتاب امر می‌کند تا این‌که با مذلت و خاری جزیه را پردازند. و چون آیه دوم پس از آیه نخست است، از نسخ‌گریزی نیست.

آیه الله خوئی این ادعای نسخ را به دوگونه باطل ساخته است:

۱- بعد از این‌که حکم در آیه‌ای که ادعای نسخ آن شده، مقید به غایت و محدود به زمانی است، امکان ادعای نسخ آیه نخست با آیه دوم نیست و این دو [غایت و زمان] هر چند به اجمال - و نه بطور مشخص و معین - ذکر شده‌اند ولی این مقدار [از بیان] برای عدم التزام به نسخ در این آیه بسنده است و کفایت می‌کند چرا که در حکم موقتی که با انتهای وقت آن مرتفع می‌شود، نسخ نیست و نسخ تنها در حکمی است که ظاهر آن به حسب اطلاق لفظ، استمرار و پایداری است، بی‌آن‌که در آن صریح باشد. بنابراین نقش آیه دوم بیان زمان و غایت برای حکم مذکور در آیه اول است نه ناسخ آن.

۲- آیه سیف به شکل مطلق امر به قتل اهل کتاب نکرده تا معارض آیه نخستین باشد و تنها در صورتی که جزیه پرداخت نکنند امر به قتل ایشان می‌کند. بنابراین مجرد «اهل کتاب» بودن برای جواز قتل ایشان کافی نیست و در قتل آنان چنانکه از مجموع آیات قرآنی مستفاد می‌شود، باید یکی از سه حالت فراهم آید:

الف) مبادرت اهل کتاب به جنگ علیه مسلمانان؛ در آیه ۱۹۱ سوره بقره آمده:

«وقاتلوا فی سبیل الله الذین یقاتلونکم ولا تعدوا ان الله لایجب المعتدین»؛ در راه خدا با آنان که با شما به جنگ

تعارض بین دو آیه ادعای نسخ شود. از این رو به نسخ آیه‌ای که تقدم زمانی دارد با آیه‌ای که [از آن] متأخر است حکم می‌شود.

آقای خوئی در امکان این‌گونه نسخ مناقشه کرده است از آن جهت که منافی با منطوق آیه قرآنی است که می‌گوید: «افلا یتدبرون القرآن ولو کان من عند غیر الله لوجدوا فیهِ اختلافاً کثیراً»؛ آیا در قرآن تدبر نکنند، اگر از سوی غیر خداوند می‌بود، آشفتگی بسیار در آن می‌یافتند.

وقتی بین دو آیه تنافی باشد، این اختلاف که خداوند سبحان نفی کرده محقق می‌شود و در این مورد ادعای نسخه به جایی نخواهد برد. برای این‌که در هر اختلافی که در کلام غیر خداوند پیش آید می‌توان ادعایی این چنین کرد و به علاوه این مناقشه، می‌بینیم که آیه الله خوئی به این رأی نزدیک می‌شود که «هیچ حکم ثابتی در قرآن نیست که با چیزی از قرآن یا جز آن، نسخ شده باشد» و ما هر چند که با استادمان آیه الله خوئی در برخی جوانب و در این‌که نظریه ایشان تمام آیات قرآن را دربرگیرد، موافق نیستیم لکن در بررسی‌های خود تقریباً طریقه‌ای که وی در پیش گرفته به کار خواهیم بست.

اینک نمونه آیه‌ای که ادعای نسخ در آنها شده می‌آوریم و دعوی نسخ در باره آنها را ارزیابی می‌کنیم.

● آیه نخست

«ود کثیر من اهل الکتاب لو یردونکم من بعد ایمانکم کفاراً حسداً من عند انفسهم من بعد ما تبین لهم الحق فاعفوا واصفحوا حتی یأتی الله بأمره، ان الله علی کل شیء قدیر (بقره/۱۰۹)؛ بسیاری از اهل کتاب به سبب رشک ایشان، آرزو دارند که شما را پس از ایمان آوردن، به کفر باز گردانند، [این امر] بعد از آشکار شدن حق برای ایشان است. پس اگر از آنان به شما ستمی رسید عفو پیشه کنید و درگذرید تا هنگامی که فرمان خداوند در رسد که خداوند بر هر چیز قادر و تواناست. گروهی از صحابه و تابعان روایت کرده‌اند که این آیه با آیه سیف نسخ شده که این آیه است:

«قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر ولا یحرمون

برخیزند کارزار کنید، ولی ستم روا مدارید که خداوند مردمان ستمکار را دوست ندارد.

ب) کوشش در فریفتن مسلمانان به قصد روی گردانیدن از دین خود؛ در آیه ۱۹۲ سوره بقره آمده:

«والفتنة اشد من القتل»؛ وفتنه گری از جنگ بلاخیزتر است.

ج) خودداری از پرداخت جزیه به جهت آیه پیشین.

در غیر این چند صورت قتال اهل کتاب روا نیست و تنها به صفع و عفو آنان اکتفا می شود. چنانکه در آیه نخستین است که ادعای نسخ آن شده بود. بنابراین آیه دوم مقید اطلاق آیه نخست است نه این که ناسخ آن باشد.

● آیه دوم

«واللاتی یأتین الفاحشة من نساءکم فاستشهدوا علیهن اربعة منکم فان شهدوا فامسکوهن فی البیوت حتی یتوفاهن الموت او یجعل الله لهن سیبلا. واللذان یأتیانها منکم فاذوهما فان تابا واصلحا فاعرضوا عنهما ان الله کان تواباً رحیماً» (نساء/۱۶-۱۵)؛ و بر زنانی که کاری ناشایست کنند چهار گواه از خودتان بر آنان بطلبید، چنانچه گواهی دادند آنان را در خانه ها نگاه دارید تا جان سپارند یا خداوند راهی فراروی ایشان بگشاید. و آن دو تن از شما که کرداری ناشایست کنند بیازارید چنانچه بازگردند و صلاح درپیش گیرند از آنان اعراض کنید که خداوند توبه پذیر مهربان است.

از گروهی از صحابه و تابعان و جز ایشان نقل شده که آیه نخست از این دو آیه مختص زنان است و مجازات در آن آزار و دشنام و اهانت و زدن است با پای افزار، چنانکه از ابن عباس نیز همین رسیده و در هر یک از دو مورد [حبس و آزار] آیه ها شامل بیوه زنان و دختران بکر است.

و این دو آیه با تشریح حکم صد بار شلاق زدن برای بکر از زنان و مردان چنانکه در آیه ۲ سوره نور است،

(الزانیة والزانی فواجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذکم بهما رافة فی دین الله؛ بر هر یک از زن و مرد زناکار صد تازیانه بکوبید و هرگز به آنان در دین

خدا رأفت و ترحم روا مدارید) و با تشریح سنگساری برای محصن چه زن و چه مرد چنانکه در سنت نبوی است، نسخ شد.

آیه الله خوبی در اصل نسخ در این آیه بحث و جدل کرده می گوید: هر یک از این آیات حکمی را تبیین می کند که با حکم بیان شده در آیه دیگر مختلف است و هیچ مانعی در راه اخذ به همه این احکام نیست، چون موضوعات آنها با هم تفاوت دارد.

برای روشن شدن این بحث و جدل ناچاریم مطالبی چند که ارتباطی وثیق با تفسیر دو آیه فوق، بیان کنیم.

۱- واژه فاحشه در لغت و قرآن کریم دارای معنای گسترده و فراگیری است و هر آنچه قبح آن فزاینده و بیش از حد باشد تحت آن جای می گیرد، بی آن که مختص به عمل زنا باشد؛ بلکه شامل لواط یا مساحقه نیز می شود، و لفظ فاحشه در خصوص زنا ظهور و انصراف ندارد.

۲- مقصود از سبیل در آیه کریمه راه خروج و خلاصی است که در واقع ضرر و سختی کمتری از حبس در خانه دربر داشته باشد، برای این که سبیل را به نفع زن قرار می دهد نه به ضرر او (لّه زن است نه علیه او) و در این صورت ممکن نیست که سبیل به عقوبتی تفسیر شود که اسلام برای زن و مرد زناکار چه بکر و چه بیوه قرار داده باشد؛ زیرا عقوبت راه نجات از شدت و دشواری حبس نیست، بلکه شدیدتر و سخت تر از خود حبس است.

۳- لفظ «ایذاء» در آیه کریمه ظهوری در دشنام و لعن و نفرین و اهانت و ضرب با پای افزار ندارد، بلکه معنایی دارد که شامل این امور و گونه های دیگر ایذاء چون شلاق زدن و سنگساری و جز اینها می شود.

بعد از ملاحظه این سه نکته می توان درخصوص آیه نخست گفت که منظور از فاحشه در این آیه، مساحقه است و حکم ثابت آن در آیه حبس است تا دم مرگ، یا راه چهاره ای که خداوند سبحان سامان می دهد، به این که اوضاعی فراهم آید که زن را از ارتکاب منکر باز دارد، همانند این که همسری برگزیند یا به سن و

می‌رساند که مراد از اسم موصول خصوص مردان است و با این قرینه ناچاریم ملتزم شویم که مراد از فاحشه خصوص لواط می‌باشد.

● آیه سوم

این کلام خداوند متعال است: «فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن فریضه»؛ (نساء/۲۴) پس چنانکه از آنان بهره‌مند شوید آن مهر معین که مزد آنان است به آنان بپردازید.

قبل از کاوش در باره نسخ حکم آیه باید مفاد آیه کریمه را دانست؛ در این باره روایتهای بسیاری از طریق سنیان و امامیان وارد شده که می‌گوید مقصود از آیه کریمه نکاح متعه (ازدواج موقت) است و بدین سبب بین عالمان سنی مشهور است که آیه نسخ گردیده چراکه ایشان بر این باورند که حلیت نکاح متعه پس از تشریح برای فترتی مشخص در شریعت مقدس، نسخ گردید و بین کاوشگران در امر ناسخ این آیه کریمه اختلاف درگرفت از این رو [در این باره] چهار قول ذکر شده است:

۱- ناسخ آن این سخن خداوند متعال است: «یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقهن لعدتهن»؛ (طلاق/۱) ای پیامبر هرگاه زنان را طلاق دهید به وقت عده آنان طلاق دهید.

بر اساس این که طلاق در نکاح متعه نیست و عقد نکاح در آن تنها با انتهای مدت مشخص شده در نکاح یا با بخشیدن مابقی [مدت]، فسخ می‌شود، چنانکه عده آن با عده نکاح دائم فرق دارد و از آنجا که این آیه طلاق را به عنوان راهی برای انفصال زوجیت به شمار می‌آورد، پس ناسخ نکاحی خواهد بود که انفصال زوجیت در آن از راه دیگری باشد و این صورت در زمانی است که عده آن با عده نکاحی که طلاق در آن واقع می‌شود، اختلاف دارد.

جواب: این قول تقریباً سست‌ترین اقوال است و دورترین آنها از دریافت درست قرآنی، زیرا آیه دوم هیچ اشاره‌ای چه صریح و چه غیر صریح به مورد طلاق و این که در هر ازدواجی، جدایی باید با طلاق انجام گیرد، دربر ندارد؛ بلکه آیه در صدد بیان ضرورت عده در صورت وقوع طلاق

سالی برسد که در آن جان سپارد یا غریزه جنسی او فروکش کند یا توبه در پیش گیرد و نیکو کردار شود. و با تفسیری از این دست می‌توانیم ملتزم به عدم نسخ در این آیه بشویم؛ به خاطر بقای حکم آن و در عین حال پایبند به حکم شلاق زدن و سنگساری زناکار باشیم.

مضاف بر این جا دارد که بگوییم که حکم حبس، کیفر و حد ارتکاب فاحشه نیست و تنها عملی بازدارنده برای پیشگیری از بازگشت مجدد به ارتکاب منکر است و در تمام حالاتی که خطر وقوع در منکر وجود دارد، حتی قبل از پیش آمدن آن، پایسته است.

پس ضرورتی برای التزام به نسخ وجود ندارد؛ حتی اگر قبول کنیم که مقصود از فاحشه در آیه کریمه، خصوص زنانی است. برای این که التزام به شلاق زدن و سنگساری می‌تواند در عین حال با التزام به حکم بازدارنده و پیشگیرنده، سازگار باشد.

در خصوص آیه دوم نیز، مقصود از فاحشه لواط خواهد بود و حکم آن ایذاء است؛ خواه ایذاء را به شکلی که از ابن عباس روایت شده بگیریم، یا به شکل گسترده آن. در هر دو فرض می‌توان به حد شرعی که در شریعت مقدس ثابت است ملتزم شد، به این که تفسیر مفهوم ایذاء به شکلی باشد که شامل شلاق زدن و سنگساری باشد. آیه شلاق زدن (جلد) و جز آن در واقع مفسر و مشخص کننده نوع ایذائی است که علیه زانی از زنان و مردان تعیین شده است؛ بی آن که ناسخ آیه نخستین باشد.

قرینه لفظی آیه نیز دلالت دارد بر این که مراد از اسم موصول (اللذان) خصوص دو مرد است، نه مرد و زن، که قائلان به نسخ پنداشته‌اند. این قرینه، ملاحظه سیاق دو آیه است که مقرر می‌دارد مراد از ضمیر جمع مخاطب که سه بار در دو آیه مذکور است از یک جنس باشد به گونه‌ای که سومی در تعارض با آن دو تایی دیگر نباشد و وقتی متعین شود مراد از آن دو تایی اولی خصوص مردان بوده - به جهت اضافه نساء در یکی از آنها به ضمیر جمع و ربط شهادت به مردان در دوم - باید مراد از سوم خصوص مردان باشد و این ما را به این

سوی غیر نبی روا نیست و آیه الله آقای خوبی برخی از این نصوص را همراه با نقد و ارزیابی نصوص دیگری که دال بر نسخ است در کتاب خود ذکر کرده است.

۴- ناسخ، اجماع امت بر حرمت نکاح متعه است.

جواب: اجماعی که کاشف از قول معصوم (ع) نباشد، حجت نیست.*



* در کتابچه‌ای به اسم «حقوق و جامعه‌شناسی» آمده:

«آنسچه نشان می‌دهد که حقوق قاعده‌های جاودانی نیست، جامعه‌شناسی حقوقی است که دانشی است بس جوان...»

این سخن مجمل و گمراه‌کننده است و ناشی از روح ستیزه‌جویانه سیاسی است نه تحقیق و تفحص و حق طلبی علمی به خصوص این سخن در سال ۵۷ صادر شده که آشوب سیاسی و فرهنگی مدعیان تفکر نو و طراحان نازک خیال تحولات اجتماعی و داعیه‌داران زندگی مدرن و لیدرهای جریانهای را، در خود فرو برده بود. به هر حال سخن حق در این باره همان است که ژرژ گورویچ گفته که یکی از مقالات این کتابچه از اوست وی چنین می‌گوید: «... حاجت به تذکار نیست که جامعه‌شناسی حقوقی در صورتی که بدین‌گونه فهم شود، علم حقوق و یا فلسفه حقوق را تهدید نمی‌کند. این جامعه‌شناسی، فلسفه و علم حقوق را مقدم بر خود فرض می‌کند و حتی خود را تابع آنها می‌داند. همان‌گونه که جامعه‌شناسی مذهبی، الهیات و فلسفه دین را مقدم بر خود می‌داند و از آنها تبعیت می‌کند.» (ژرژ گورویچ، مبانی جامعه‌شناسی حقوقی، ص ۲۶، ترجمه حسن حبیبی)

گمان می‌رود که حوزه پژوهشی جامعه‌شناسی حقوق، موضوع حکم باشد، نه خود حکم و اگر چنین باشد این علم نمی‌تواند در حقوق اسلامی نقشی ایفا کند چون موضوع را در حقوق اسلامی، عرف مشخص می‌کند نه علم. «مترجم»

است و در نکاح متعه و جوب عده منظور شده و [نیز] آیه به مقدار عده و مدت آن نپرداخته، بر این اساس این آیه با نسخ بیگانه است و رابطه‌ای با آیه نکاح متعه ندارد.

۲- ناسخ، این آیه است: «ولکم نصف ما ترك ازواجکم»؛ (نساء/۱۲) سهم شما مردان از ترکه زنان نصف است. بدین بیان که در نکاح متعه توارث نیست و این آیه با اطلاق خود ارث بری زوج از هر زوجهای را مقرر می‌دارد. بنابراین امر دائر است بین قبول وراثت زوج از زوجه در نکاح متعه که عدم آن ثابت است و بین قبول نسخ نکاح متعه تا این که اطلاق آیه به حال خود باقی بماند که مراد در ادعای نسخ همین است.

جواب: این قول در دوری از واقع و دریافت عرفی، چون قول پیش از خود است؛ زیرا می‌توان ملتزم شد که دلیل دال بر عدم توارث بین زوجین در نکاح متعه، مخصوص مفاد آیه کریمه است؛ بی آن که نیازی به نسخ آیه متعه باشد. چنانکه مسلمانان در موارد دیگری از ارث چون وقتی که زوجه کافر باشد یا این که یکی از زوجین دیگری را بکشد، ملتزم به این حکم می‌شوند.

۳- ناسخ، نصوصی است که دلالت بر نسخ [حکم] متعه پس از تشریح آن در اسلام دارد و این نصوص از راه‌های مختلفی روایت شده که پاره‌ای از آنها به امام علی (ع) می‌رسد و برخی به ربیع بن سبرة و برخی دیگر به سلمه و جز اینان. ولی این نصوص با وجوه سه‌گانه زیر نقد و ارزیابی می‌شوند: اولاً، پیش از این اشاره کردیم که بنابر اجماع، نسخ باخیر واحد ثابت نمی‌شود و این که طبیعت نسخ اقتضای شیوع نسخ و اشتها آن بین مسلمانان را دارد.

ثانیاً، بسی نصوص متواتر از طریق اهل بیت هست که در مضمون و درونمایه با این نصوص در تعارض است و آنها را تکذیب می‌کند. چیزی که ما را وادار می‌دارد تا به نصوص اهل بیت (ع) چنگ قرا زنییم به خصوص از آن جهت که ایشان ثقل دوم بعد از کتابند که از جهت نبی (ص) به اثبات رسیده و از آن جدایی ناپذیر است.

ثالثاً، نصوص بسیاری که در صحاح وارد است که بقای حلیت این نکاح را تا رحلت نبی (ص) تأکید می‌کند و نسخ از